



تجربه

## تغییر مسیر

## بایک اجازه ساده

🔽 از دو سه هفته مانده به تعطیلات، بچه‌ها دوره افتاده بودند توی کتابخانه و دنبال کتاب برای عید می‌گشتند.

هدی برهانی

آموزگار

سال بالایی‌ها هم که کمی بیشتر

از کتاب‌ها سر در می‌آوردند هرجا من را می‌دیدند پا پی‌ام

می‌شدند که «خانم می‌شه بگید ما عید چه کتابی

بخونیم؟». معلم‌ها هم همین رویه را پیش گرفته بودند!

«چند تا کتاب بگو که توی بیک به بچه‌ها معرفی کنیم!»

این درخواست‌ها کار من را خیلی سخت می‌کرد. اگر کتابی

معرفی می‌کردم و بعد خوششان نمی‌آمد چه؟ یا اصلاً با

معرفی‌های من برای بچه‌ها ذائقه خاصی درست می‌شد؟!

شاید این نگرانی‌ها برای یک معلم کتابخوانی پیش پا

افتاده به نظر برسد، اما نمی‌خواستم با درس دادن هایم

«گوگل مپ» بچه‌ها شوم، بچه‌ها باید این شانس را داشته

باشند تا خودشان در دنیای کتاب‌ها راهشان را پیدا کنند.

یاد دوازده، سیزده سالگی خودم افتاده بودم، که درست

وقتی همه هم کلاسی هایم افتاده بودند توی خط

کتاب‌های «نبرد با شیاطین» دارن شان، من از میان

قفسه‌های خاک گرفته انتهای مخزن کتابخانه، «درنده

باسکرویل» آرتور کانن دویل را پیدا کردم. تنها کتابی که با

خواندنش خوب ترسیدم! و البته سر از دنیای کتاب‌های

جنایی و پلیسی در آوردم؛ دنیای شرلوک هلمز و دست

راستش واتسون. دنیای آگاتا کریستی، خانم مارپل و

هرکول پوارو. شاید اگر آن روز من هم مثل بچه‌های دیگر

همان کتاب‌های تازه از راه رسیده را می‌خواندم، هیچ وقت

با این همه داستان گیرا آشنا نمی‌شدم.

نوروز برای من همیشه فصل کتاب خواندن بود.

از سال‌هایی که تازه یاد گرفته بودم حوصله کنم و

داستان‌های بلند بخوانم، تا همین ایام بزرگسالی که

گاهی به سرم می‌زند بسم... «تاریخ تمدن» ویل دورانت

را بعد از تحویل سال جدید بگویم. اما بی‌هیچ تردیدی

شگفت‌انگیزترین نوروز من، نوروز اولین سال دبیرستانم

بود. تازه این اجازه را پیدا کرده بودم سرکی میان کتاب‌های

بزرگ‌ترها بکشم و باید اعتراف کنم این اجازه نانوشته،

سرنوشت کتابخوانی من را عوض کرد. آن سال با بچه‌های

کتابخوان کلاسمان قرار گذاشتیم کتاب‌های خوبمان را

با هم عوض کنیم. یک دفتر درست کردیم و هرکس هر

کتابی قرض می‌داد یا قرض می‌گرفت ثبت کردیم. من دو

تا کتاب قرض دادم و دو تا قرض گرفتم. داستان یک انسان

واقعی و سارا کورورا داده بودم و ربه‌کا و دزیره را گرفته بودم.

معامله نابرابری بود. هم از جهت فرم و هم از لحاظ محتوا!

از قضا هر دو تا کتابی که امانت گرفتم، عالی از آب درآمدند.

پراز گره، پراز کلمات مسحور کننده. آن سال تازه فهمیدم

افسردگی پس از تمام شدن کتاب یعنی چه! اینها را گفتم

که بگویم هیچ وقت سیاهه کتاب‌های معلمان مدرسه را

به رسمیت نشناختم! سیاهه‌ای که سه تا کتاب را خشک

و بی‌تشریفات معرفی می‌کرد. با آن فهرست‌های خالی از

خلاقیات کورکن، نهایتش می‌توانستم سپید

دندان بخوانم. با همین استدلال مقابل اصرار بچه‌ها و

معلم‌هایشان ایستادم و هیچ کتابی را معرفی نکردم. در

عوض به بچه‌ها اجازه دادم حداکثر چهار کتاب از کتابخانه

امانت بگیرند. این اجازه خیلی ساده، هم بچه‌ها را سر

ذوق آورد هم فرصتی فراهم کرد تا با داستان‌های بیشتری

سر و کله بزنند؛ داستان‌هایی که شاید مسیر

کتابخوانی‌شان را عوض می‌کرد.

# کتابخانه

ضمیمه کتاب و داستان روزنامه جام جم  
سه‌شنبه ۳ اردیبهشت ۹۸ • شماره ۲۱



راویان این

کتاب همچون

شهرزادی قصه‌گو چنان

از حوادث روزگار خود

سخن می‌گویند و چنان

مخاطب را در داستان

خود شریک می‌کنند

که با پایان هر فصل

ضربه‌ای به خواننده

کتاب وارد می‌شود که

گویی از دریایی عمیق

سر بیرون آورده و هر آن

ممکن بود در اقیانوس

پنهاور داستان

غرق شود

شاید با گفته‌های فوق تصور کنید با کتابی مواجه هستید فصل بندی شده که ماجرای زندگی این چهاربانو را به ترتیب و از ابتدا تا انتها روایت می‌کند. اما این تصور درستی از این کتاب نیست. همان‌طور که اشاره شد ماجرا از شکافته شدن کعبه آغاز می‌شود و با ولادت امیرالمؤمنین حضرت علی(ع) در خانه کعبه ادامه پیدا می‌کند و با خروج فاطمه بنت اسد از خانه کعبه به پایان می‌رسد. این خلاصه‌ای است از رویدادهایی که ظرف سه روز درون بیت اتفاق می‌افتد. ولادت که با معجزه و کرامت همراه است و شگفتی‌هایی که مادر بزرگوار امیر مؤمنان شاهد آن بوده. او چهار پرستار آسمانی داشته که در همان بدو ورود به استقبال آمده‌اند و سه روز تمام از او پرستاری کردند.

فاطمه در این سه روز برای همنشینان ملکوتی‌اش و برای ما داستان زندگی خود را بازگو می‌کند. از خواب عجیبی که دیده و تعبیر عجیب‌ترش و دلدادگی و عشق‌اش به ابوطالب می‌گوید. او بخشی از تاریخ حجاز را هم در لابه‌لای خاطرات خود بازگو می‌کند. آنچه به خاندان عبدالمطلب مربوط است و در این خاطره‌گویی هربار سخنی پیش می‌آید و هر سخن بهانه‌ای می‌شود برای روایت بخشی از زندگی یکی از این چهاربانوی گرمی.

این کتاب دست مخاطب را می‌گیرد و با زبانی لطیف و شاعرانه و در عین حال ساده و خوشخوان او را برای سیر در تاریخ همراه خود می‌برد؛ تاریخی که شاید آشنا و تکراری به نظر برسد، اما در دل خود ناگفته‌های زیادی برای خواندن و شنیدن دارد.

یکی از بخش‌های قابل تأمل کتاب، اتفاقات بیرون از کعبه است؛ اتفاقاتی که بعد از بسته شدن شکاف کعبه رخ می‌دهد. نزاع حاجبان کعبه با خویشاوندان فاطمه که همه اینها را از دریچه نگاه فاطمه می‌بینیم. یا بهتر است بگوییم با گوش‌های فاطمه می‌شنویم. فاطمه محصور در کعبه صدای نزاع و درگیری را می‌شنود، اما قادر نیست به غائله میان مردان طایفه‌اش با دیگر مردان پایان دهد و آیا این نزاع را پایانی است؟ فاطمه اولین راوی داستان است یا در واقع اصلی‌ترین راوی داستان. اما او فقط روایتگر داستان خود و فرزندش است.

ما داستان آن چهار بانوی پاک سرشت را بدون واسطه از زبان خودشان می‌شنویم. هرکدام همچون شهرزادی قصه‌گو چنان از حوادث روزگار خود سخن می‌گویند و چنان مخاطب را در داستان خود شریک می‌کنند که با

پایان هر فصل، ضربه‌ای به خواننده کتاب وارد می‌شود که گویی از دریایی عمیق سر بیرون آورده و هر آن ممکن بود در اقیانوس پنهاور داستان غرق شود. 🔽

مروری بررمان «طلوع روز چهارم» اثر فاطمه سلیمانی

# عاشقانه‌ای برای بانوان آسمانی

محمد داوودی

منتقد

🔽 طلوع روز چهارم جدیدترین اثر فاطمه سلیمانی، داستانی است از دل تاریخ. داستانی که از شکافته شدن دیوار کعبه و ورود فاطمه بنت اسد(س) به کعبه آغاز می‌شود و با شکاف دوباره دیوار کعبه و خروج ایشان به پایان می‌رسد. ماجرای که با محوریت وضع حمل فاطمه بنت اسد شکل می‌گیرد، اما نقش آفرینان دیگرش بانوانی آسمانی‌اند. مریم عذرا مادر عیسی مسیح(ع)، هاجر مادر اسماعیل ذبیح...، یوکابد و آسیه مادر و مادرخوانده موسی کلیم... چهار زنی که نامشان با نام انبیای الهی پیوند خورده و این پیوند چنان مستحکم است

که روایت زندگی هیچ‌کدام بدون دیگری تکمیل نیست. آیا می‌شود از عیسی مسیح(ع) سخن گفت و از آنچه بر مریم عذرا رفته چشم‌پوشی کرد؟ مریمی که دست تقدیر او را برای خدمت به معبد کشاند تا همگان شاهد پاکی و زلالی‌اش باشند و هنگامی که معجزه سخن گفتن مسیح در آغوش او رخ می‌دهد اهالی بیت لحم شرم‌کنند از تهمتی که بر او روا داشتند. زبان در دهانشان خشک شود و بر خود نهیب بزنند که چگونه زبان به این تهمت گشودند. این کتاب داستان مریم است از آن هنگام که از مادر زاده شد تا زمانی که مسیح در آغوش او سخن گفت.

و این کتاب داستان هاجر است. داستان او که با دسیسه خائنان به فرعون زمانه فروخته شد و با دیدن صلابت ابراهیم خلیل... و شنیدن طنین صدایش دل به او باخت. او ابراهیم را از خداوند خواست و خداوند او را نصیب ابراهیم کرد. اما همین دلدادگی او را در بیابان‌های حجاز سرگردان کرد. هاجر تنهای سرگردان تشنه...

طلوع روز چهارم داستان یوکابد است. زنی که الهام وحی را در دل احساس کرد و موسای خردسالش را میان امواج خروشان رود رها کرد. این همان چیزی است که از مادر موسی(ع) می‌دانیم و آنچه نمی‌دانیم یا نمی‌دانستیم این است که او چگونه در زمان حکم جدایی زنان و مردان بنی اسرائیل خود را به محبوب رساند. یا این که چرا قابله از کشتن فرزند او خودداری کرد و عمران پدر موسی در دربار فرعون چه می‌کرد؟

طلوع روز چهارم داستان آسیه است. آسیه‌ای که موسای کوچک را از میان امواج خروشان رود نجات داد و او را به فرزندی قبول کرد.

و کدام يك از ما این ماجرا را نشنیده‌ایم؟ اما آیا پیش از این می‌دانستیم آسیه که زنی نیک‌سیرت بود، چرا همسری فرعون را پذیرفت؟ یا این که عمران همسر یوکابد در ازدواج فرعون و آسیه چه نقشی داشت؟

این کتاب شرح و بسط همه گفته‌هاست و روایت بسیاری از ناگفته‌ها و ناشنیده‌ها در بستر خیال.

